

## بحثی پیرامون سازمانیابی انقلابی!

مجید فرجام

چهارشنبه هشتم مرداد ۱۳۸۷

طبقه ما برای سازماندهی قدرت طبقاتی خود و متشکل متحد کردن کل پرولتاریا، نخست باید به سازمانیابی خود در یک حزب انقلابی پیشرو بپردازد. حزب انقلابی پرولتری محصول پیکار طبقه کارگر و کانون مبارزه آگاهی طبقاتی پرولتاریاست.

سازمان انقلابی حاصل اقدام آگاهانه پیشروان آگاه است و تشکل مستقلی از آگاهی طبقاتی پرولتاریاست. چیرگی بر بحران عقیدتی و دستیابی به آگاهی طبقاتی راه حل چنین کاری است پرولتاریا برای مقابله با سیستم سرمایه داری نیازمند یک سازمان سیاسی انقلابی برای گسترش سازمانیابی طبقه خود میباشد.

### سیمای کلی از سازمانها و احزاب چپ

امروزه کمتر کسی را میتوان یافت که نگاه به گذشته سیاسی خود منکرو وجود اشکالات بنیادی، هم در تئوری و هم در پراتیک باشد. اما آنچه در اینجا بسیار حائز اهمیت است نوع نگاه و مکان تاریخی است که منتقدین به گذشته سیاسی خود می پردازند.

در جنبشی که تحت نام مارکسیسم تاریخاً وجود داشته ما مسخ آن، و انحراف بنیادی از آن، و در تحلیل نهائی سرهم شدن دستگاه ایدئولوژیک- سیاسی که جز عنوان بر خود نهاده، ارتباط دیگری با مارکسیسم نداشته و ندارد، بهنگام آغاز گسست از این دستگاه نظری، مشاهد و ارزیابی اصولی بما نهیب میزند، این «مارکسیسم» در اساس خودش با جهان بینی مارکس در رودرروئی قرار دارد، بر همین اساس میبایست ما تلاشی را برای گسستن و قطع رابطه با آن، ازمانیفست و با مانیفست حزب کمونیست آغاز کنیم. در دوره های اخیر خوشبختانه شاهد هستیم فعالیت های نظری توسط فعالین انقلابی، اما بطور پراکنده و بعضاً منسجم در نقد تئوری و پراتیک سازمانهای سیاسی چپ آغاز شده است. در این دیالوگها نشان داده میشود، چگونه ترند سوسیال دموکراتیک بر این سازمانها و احزاب غالب شده و آنان را تامغز استخوان فاسد کرده است. در مباحثات مورد نظر خاطر نشان میشود که مشی غالب بر این سازمانها فاقد خصلت پرولتری میباشد. تمامی آنها در محدوده همان دستگاه سرهم بندی شده سوسیالیست های بورژوائی قرار میگیرند.

تمامی این جریانات درمبانی اساسی مارکسیسم دارای انحرافات فاحش و غیرقابل سازگاری با ایدئولوژی انقلابی و کارگری میباشد. احزاب گوناگون چپ در سیاست خط بورژوائی را پیش می برند، در خط و مشی به امر سازماندهی توده کارگر و عموم اقشار مردم می پردازند، ولی کارگران و مردم سازمانده شده، به عدم اقدام برای خود و در بیشتر موارد علیه خود و عملاً به نفع بقای اقتدار و حاکمیت دشمنان طبقاتی پرولتاریا کشانید شده و میشوند. در تحلیل از علل شکست قیامهای گذشته، در این جنبش ها کارگران فاقد سازمانیابی و آگاهی طبقاتی انقلابی بوده اند. حزب کمونیست انقلابی انترناسیونالیست که قادر به سازماندهی کارگران پیشرو، برای درهم کوبیدن تسلط طبقات حاکم و هدایتگر بنای جامعه

نوین باشد، موجودیت نیافت. تدوین نگرش و جهانی‌بینی پرولتری-تنظیم خط و مشی و سیاست کمونیسم انقلابی در نبرد جاری بین طبقات- نقد و برخورد با تجارب تاکنونی جنبش کارگری در عرصه بین‌المللی، مهم‌تر از آن در باره فراز و فرودها و شکست انقلاب اکتبر برای شفافیت دادن به بسیاری از ابهامات پیش‌رو-مداخله در حد توان در مبارزات جاری. این شمای کلی است برای ورود به مبحث اصلی پیرامون ساختار سیاسی تشکیلاتی سازمان انقلابی پرولتری در دوره حاضر.

## تجارب و شکست‌ها

دوران پس از جنگ دوم جهانی، بورژوازی با کسب اضافه‌ارزش‌های تولید شده، با ابزارهای سیاسی و سازمانی که در اختیار داشت. این امر مهم منجر به در هم تنیدن فرمیستی طبقه کارگر شده است. مارکسیسم انقلابی که بین انفعال نسبی طبقه کارگر و کنترل مطلق ارتدکسی استالینستی در هم کوبیده شده بود، مجبور به اختفا گردید. بخش معدودی که به هدف انقلاب جهانی پرولتری وفادار ماندند، اجباراً به دفاع از اصول مارکسیسم انقلابی (طبقه کارگر و سازمان انقلابی او، تئوری ارزش مبتنی بر کار، و تضادهای سرمایه‌داری) و تلاش برای درک تغییرات عمده‌ای که در جهان صورت می‌گرفت مانند پدیده سرمایه‌داری دولتی، اقتصاد مبتنی بر تولید. مداوم تسلیحات، و تغییراتی که در پدیده امپریالیسم صورت می‌گرفت مشغول بودند. آنها فاقد آنچنان تجربه عملی مبارزه انقلابی بودند که بتوانند به کمک آن تکامل بیشتر تئوری مارکسیستی سازمان و حزب انقلابی را فوریت بخشیده و یا آنرا ممکن سازند.

از سوی دیگر، در مقابل سازمان انقلابی پرولتری، بدیل‌های غیر مارکسیستی متعددی، بمتابه ابزاری برای دست یافتن به امر سرنگونی سرمایه‌داری، عروج کردند. دوران پس از جنگ شاهد تجدید حیات اشکال مختلف اراده‌گرایی، خودانگیختگی- گرائی و جبهه خلق گرائی بوده است، لیکن همگی آنها در آزمون‌های عملی شکست خوردند. مهمترین و افراطی‌ترین تجلی اراده‌گرائی در این تئوری بود که انقلاب می‌تواند، بدون صبر کردن برای اینکه شرایط عینی آماده گردند و بدون بسیج پرولتاریا، بوسیله گروهی کوچک از چریک‌ها انجام پذیرد. لیکن تئوری مزبور پس از موفقیت اولیه‌اش در کوبا، نتوانست در امریکای لاتین پیشرفت نماید و بالاخره با مرگ چه‌گوارا در سال ۱۹۶۷ در جنگ‌های بولیوی، این تئوری از پای درآمد. تلاش برای حفظ این شیوه لیکن با انتقال محل عملکرد آن به شهرها -که توپاماروهای اروگوئه نمونه‌اند، نیز با چیزی بیش از موفقیت‌های اولیه مواجه نگردید. خود-انگیختگی گرائی یعنی نفی تشکیلات، ("کمونیسم شورائی") اتوریته، و مهم‌تر از همه نفی حزب سیاسی عمدتاً ثمره شورش دانشجویی بود که در دهه ۱۹۶۰ در سراسر جهان گسترده شد. ولی عالیترین دستاورد این مرحله از جنبش، یعنی وقایع ماه مه ۱۹۶۸ در فرانسه، در عین حال بارزترین نشانه ناکارآمدی آن بود. درست بدلیل عدم وجود یک حزب کارگری انقلابی، حزب کمونیست استالینست فرانسه توانست مبارزه جوئی اعتصاب عمومی عظیم را تخفیف داده و طراح سازشی عاجزانه با دوگل باشد، و بدین ترتیب بحران حاد اجتماعی را به همان سرعتی که پدید آمده بود، از کار ببندازد. و بالاخره استراتژی جبهه خلق و گذار مسالمت‌آمیز به سوسیالیسم (راه رشد غیر سرمایه‌داری) یکبار دیگر در حکومت وحدت توده‌ای سالوادور آلنده در شیلی به بوته آزمایش گذاشته شد، که نتیجه فاجعه‌آمیز آنرا همه میدانند.

آشکار شدن ورشکستگی این بدیل‌ها (و مواردی که ذکر شدند صرفاً روشن‌ترین نمونه‌ها در این مورد بودند) همراه با عمیق‌تر شدن سریع بحران سرمایه‌داری جهانی و اوجگیری مبارزه طبقه کارگر در دهه‌های گذشته که از بحران

مزبور منتج گرديده، توجه کارگران کمونیست را به تئوری مارکسیستی سازمان و حزب انقلابی جلب نموده است. تا بدینجا تلاش گردید شمای از پروسه ایجاد حزب و سازمان سیاسی در دوره های مختلف را بیان نمایم. نیک میدانیم که تا همین جا نوشته فوق دارای کسر و کمبود های میباشد، اشاره به شکست انقلاب اکتبر و عروج محافل و جریانات متعدد، مانند آنارکوسندیکالیستها، شورآگراها و دیگر جریانات که از موضعی پاسیفیستی و انحلال طلبانه در مواجهه با سازمان و حزب انقلابی برخورد میکنند. در اینجا قصد وارد شدن و پرداختن به تاریخچه سیر صعود و نزول تک تک این جنبش ها را نداریم. زیرا آنالیز کردن عروج این جریانات منحنی مستلزم زمان زیادی است. در این مباحثی که میآید هدف بیشتر روشن نمودن ساختارها و اهداف و چگونگی روند فعالیت های یک سازمان انقلابی میباشد.

## مختصات سازمان، حزب انقلابی

پایه های برخورد مارکسیسم انقلابی برای تحلیل احزاب سیاسی بر تئوری مبارزه طبقاتی مارکس استوار است. بنابراین نظریه مارکسیسم انقلابی، توضیح اساسی برای وجود احزاب و سازمانهای سیاسی گوناگون و رقیب را می باید در ساختارهای اقتصادی جامعه یافت. احزاب سیاسی عمدتاً بمثابه نمایندگان منافع طبقاتی بوجود آمده، مورد پشتیبانی قرار گرفته و به فعالیت خویش ادامه میدهند. طبعاً این ایده، همانند بسیاری دیگر از اصول مارکسیسم انقلابی، اگر بطور ناپخته و جزئی فهمیده شود، جزسختی بی معنا خواهد بود.

نقطه حرکت اساسی برای تحلیل و بررسی احزاب سیاسی، همانانکه در مورد سیاست بطور کلی صادق است. میباید که ساختمان طبقاتی جامعه مورد نظر باشد. پیچیدگی های بیشماری که بدان اشاره شد از این حقیقت سرچشمه میگیرد که طبقات در جامعه، صرفاً درکنار یکدیگر قرار ندارند، بلکه یکی بر سر دیگری، در یک وضعیت تعارض و تخاصم دائمی و پویا قراردارند، و احزاب سیاسی نقش عمده ای در تعارض مزبور ایفا میکنند. ترکیب و موقعیت خاصی که احزاب سیاسی دارند بیانگر مراحل از تکامل طبقات گوناگون و همچنین بیانگر میزان سلطه ایست که یک طبقه بر طبقه دیگر کسب نموده است. بنابراین، هنگامیکه با نظرات مارکسیستی در مورد سازمان و حزب سروکار داریم، و بویژه در آنجائی که به نظریات خود مارکس مربوط میشود، نه با یک تئوری مجزا و محدود در مورد تشکیلات، بلکه همواره با رابطه بین احزاب و طبقه روبرو هستیم. چنانکه مارکس خاطر نشان ساخت: احزاب لحظاتی هستند در تکامل طبقات. مارکس خواهان این بود که نیروهای محرکه تاریخ را آشکار سازد تا امر تاریخساز را تسهیل نماید. بنابراین در نظر مارکس طبقات صرفاً نواتی ایستا نیستند، بلکه گروههایی اجتماعی هستند که توسط روندهای اجتماعی بوجود آمده و از مراحل گوناگون رشد و بلوغ عبور میکنند. گذشته از همه اینها، طبقات، خود را بوسیله تعارض و تخاصم معین مینمایند. افراد فقط تا آنجا که در گیر یک مبارزه مشترک با طبقه ای دیگر باشند تشکیل یک طبقه را میدهند. طبقات در جریان مبارزه به انسجام، تشکل، اعتماد و آگاهی دست مییابند. در مبارزه بین طبقات، احزاب بمثابه اسلحه هستند.

## پرولتاریا تنها طبقه تاریخاً انقلابی

در تحلیل مارکس از سیستم سرمایه داری جامعه در مجموع هرچه بیشتر به دو اردوگاه بزرگ متخاصم، به دو طبقه بزرگ که مستقیماً در مقابل یکدیگر ایستاده اند تقسیم میشود؛ بورژوازی و پرولتاریا. اینطور نبود که گویا مارکس

اعتقاد داشت که مقولات بورژوازی و پرولتاریا همه کس را در جامعه سرمایه داری در برمیگیرد، ادعا نمودن چنین امری بعنوان یک حقیقت تجربی در سال ۱۸۴۷ مسخره میبود. بلکه منظور وی این بود که تعارض بین بورژوازی و پرولتاریا، ذاتی نظام سرمایه داری بوده و امری اساسی برای نظام مزبور میباشد. در نظام سرمایه داری تولید بر مبنای استثمار مزد و کار صورت میگیرد.

بنابراین یک تضاد منافع دائمی در قلب اقتصاد سرمایه داری جای گرفته است، و این تعارض اساسی بر کلیه جوانب زندگی اجتماعی تاثیر میگذارد. آنچنانکه مارکس در کتاب سرمایه میگوید: همیشه این رابطه بلاواسطه بین مالکین لوازم تولید و تولیدکنندگان مستقیم است که راز غایی، مبنای پنهان تمامی ساخت جامعه، منجمله الگوهای سیاسی استقلال و وابستگی، و بطور خلاصه، شکل معینی از حکومتها را در آن می یابیم.

در تحلیل نهائی، طبقات با اقتضای اجتماعی گوناگون دیگر تنها میتواند در چارچوب بدیلهائی که توسط دو طبقه عمده عرصه میشود عمل کنند. آنها در نهایت می باید جانب یکی از این دو طبقه را بگیرند. در نتیجه، از نقطه نظر مارکسیستی، معیار اصلی برای ارزیابی احزاب سیاسی صرفاً این نیست که احزاب مزبور بر چه طبقه ای پایه دارند، بلکه این است که در مبارزه طبقاتی بین بورژوازی و پرولتاریا در کدام سمت قرار میگیرند.

اما هنگامیکه صحبت از تئوری مارکس در مورد حزب میشود موضوع مورد نظر نه احزاب سیاسی بطور العموم، بلکه آن حزب انقلابی ایست که نابودی سرمایه داری را هدف خویش قرار داده است، بطور مشخص صحبت از نظریه مارکس در مورد یک حزب سیاسی پرولتری انقلابی است زیرا نظر وی بر این پایه استوار است که: تنها پرولتاریاست که طبقه ای واقعاً انقلابی است. طبقات دیگر روبه زوال و بالاخره در برابر صنعت نوین ناپدید میشوند، پرولتاریا محصول ویژه و اساسی صنعت نوین است. تاجر، صنعتگر، زارع کوچک، دهقان همه و همه توسط گسترش سرمایه داری رو بفا میروند، لیکن پرولتاریا روبفزونی میرود متناسب با توسعه بورژوازی، یعنی سرمایه، بهمان نسبت نیز پرولتاریا یعنی طبقه کارگر نوین رشد می یابد. میزان تولید افزایش می یابد و در نتیجه کارگران در واحدهای هرچه بزرگتر در کنار یکدیگر قرار میگیرند. با توسعه صنایع پرولتاریا نه تنها از نظر تعداد افزایش می یابد، بلکه در انبوه هائی هرچه بزرگتر متمرکز میگردد، نیرویش افزایش می یابد، و توانائی خویش را بیش از پیش احساس میکند. بنابراین پرولتاریا در مرکز سامانه اقتصادی قرار میگیرد. پرولتاریا بالقوه قویترین طبقه استثمار شده در تاریخ است. قدرت مزبور به پرولتاریا توانائی رهائی خویش را می بخشد، توانائی ای که عنصری حیاتی در تئوری انقلاب مارکس میباشد. عامل دوم و بهمان اندازه مهم در برآورد مارکس از پرولتاریا، عبارتست از نظر وی مبنی اینکه پرولتاریا اولین طبقه ایست که پیرویش نه منجر به شکل جدیدی از جامعه طبقاتی، بلکه منجر به از بین رفتن کلیه طبقات خواهد شد. این دیدگاه بر ماهیت ضرورتاً جمعی مبارزه طبقاتی پرولتری استوار است. تاکید مارکس بر پرولتاریا بمثابة تنها طبقه انقلابی، و دلایل وی برای این امر را بخوبی میتوان از روی نظر وی در مورد واضحترین کاندیدای دیگر این عنوان یعنی دهقانان، نشان داد. در زمان مارکس، دهقانان حتی در اکثر کشورهای اروپائی اکثریت عظیمی را تشکیل میدادند و حداقل به اندازه پرولتاریا، فقیر و پایمال شده بودند. از این گذشته، سنتی طولانی از شورشهای دهقانی وجود داشت. ولی مارکس تمام اینها را بخاطر ماهیت انفرادی و پراکنده شیوه زندگی دهقانی نادیده گرفت.

دهقانان کم بضاعت توده عظیمی را تشکیل میدهند که اعضایش در شرایطی مشابه زندگی میکنند لیکن بدون وارد شدن

در روابطی چند جانبه با یکدیگر. شیوه تولید آنان را بجای وارد کردن به یک رابطه دو طرفه از یکدیگر جدا و منفرد میسازد. بدین طریق، بسیار شبیه سبب زمینی هائیکه در یک کیسه تشکیل یک کیسه سبب زمینی را میدهند، توده عظیم ملت فرانسه از جمع ساده اندازه هائی همگن تشکیل شده است. تاجائیکه میلونها خانواده تحت شرایط حیات اقتصادی زندگی میکنند که نحوه زندگی شان، و منافع و فرهنگشان را از طبقات دیگر جدا ساخته و آنها را در مخالفتی خصمانه با دومی قرار میدهد، آنان یک طبقه را تشکیل میدهند. تا جائیکه صرفاً یک ارتباط درونی محلی در بین این دهقانان کم بضاعت وجود دارد، و تا جائیکه یکسانی منافعشان جماعتی را بوجود نیآورده، و هیچ گونه همبستگی ملی و هیچگونه سازمان سیاسی را ایجاد نکند، دهقانان تشکیل یک طبقه را نمیدهند. در نتیجه آنها قادر نخواهند بود که چه از طریق پارلمان و چه از طریق کنوانسیون (انجمن نمایندگان) منافع طبقاتی خویش را بنام خود به اجرا در آورند. آنها قادر به نمایندگی خویش نیستند، باید نمایندگی شوند. قابلیت پرولتاریا، برعکس دهقانان، در نمایندگی خود، و بنابراین رهائی خویش، برای موقعیت پرولتاریا بمثابه یک طبقه انقلابی، و برای توانائی وی در ایجاد یک حزب انقلابی، تعیین کننده است.

معهدا نباید توان بالقوه پرولتاریا در ایجاد حزب انقلابی خویش را با امری فعلیت یافته اشتباه نمود. مارکس از فاصله ایکه بین پرولتاریا بمثابه طبقه ای در خود و پرولتاریا بمثابه ای طبقه ای برای خود موجود است و از راه مبارزه طولانی که برای رسیدن از اولی به دومی وجود دارد آگاه بود. مارکس از دیدن اثرات فلج کننده جامعه و رقابت آمیز بورژوازی بر سازمانیابی و اتحاد طبقه کارگر انقلابی نیز قافل نبود.

رقابت افراد را نه فقط بورژواها، بلکه خیلی بیش از آن کارگران را علیرغم این حقیقت که ایشان را در کنار هم قرار میدهد، از یکدیگر جدا میسازد. بهمین دلیل است که مدتها طول میکشد تا این افراد بتوانند با یکدیگر متحد شوند. بهمین خاطر است که تنها پس از مبارزاتی طولانی میتوان بر هر نیروی متشکلی که بر فراز و علیه افراد جدا از هم قرار دارد که در روابطی زندگی میکنند که روزانه این جدائی و انزوا را تجدید تولید می نماید فائق شد.

مارکس همچنین قدرت ایدئولوژی بورژوازی را نیز تشخیص داد.

طبقه ایکه وسائل تولید مادی را در اختیار دارد، همزمان کنترل وسائل تولید معنوی را نیز داراست، بطوریکه بنابراین بطور آراء و عقاید کسانیکه فاقد وسائل تولید معنوی هستند نیز تابع و مطاع آن میگردد.

بنابراین، ایجاد یک سازمان سیاسی یا حزب کارگری انقلابی ضروری خواهد بود تا بجنگ با این گرایشات قوی برخیزد و استقلال طبقاتی پرولتاریا بمثابه یک طبقه را محرز گرداند. واقعاً هم مارکس غالباً اشاره میکند که تا زمانیکه کارگران حزب مشخص خویش را ایجاد نکرده اند، نمیتوان آنها را به معنی واقعی کلمه بمثابه یک طبقه دانست. اینگونه است که در بیانیه کمونیست می بینیم که سازمانیابی پرولترها در یک طبقه و بدنبال آن در یک حزب سیاسی، دائماً توسط رقابت بین خود کارگران، دچار اختلال میگردد. و در تصمیم کنفرانس لندن انترناسیونال اول (۱۸۷۱) به این ترتیب که: پرولتاریا تنها با برپا نمودن یک حزب سیاسی خاص خویش میتواند بمثابه یک طبقه عمل نماید. این ایده اساسی از اواسط سالهای ۱۸۴۰ تا پایان عمر بمثابه مرکز ثقل تئوری و عمل مارکس و انگلس باقی ماند.

### **تئوری مارکسیسم انقلابی در باره حزب**

مارکسیستهای انقلابی معتقدند که مبارزه طبقاتی موتور محرکه تاریخ است و اینکه رهائی طبقه کارگر باید بدست خود

طبقه کارگر انجام گیرد. در همین حال خواهان این هستند که برای نمایندگی منافع طبقه در مجموع، یک حزب سیاسی انقلابی ایجاد نمایند. بدین ترتیب رابطه بین این حزب و طبقه چه خواهد بود؟ مارکس این مسئله را در بخش پرولتاریا و کمونیست ها در کتاب بیانیه کمونیست مورد بررسی قرار داد:

کمونیستها و پرولتاریا بطور کلی با یکدیگر چه مناسباتی دارند؟ کمونیستها حزب جداگانه ای تشکیل نمیدهند که در برابر دیگر احزاب کارگری قرار گرفته باشد. آنها هیچگونه منافعی که از منافع کلیه پرولتاریا جدا باشد ندارند. آنها اصول فرقه ای خاص خود را بمیان نمی آورند که بخواهند جنبش پرولتاریا را در چارچوب آن اصل بگنجانند.

فرق کمونیستها با سایر احزاب پرولتری تنها در این است که از طرفی کمونیستها در مبارزات ملی پرولتاریای کشورهای گوناگون، مصالح مشترک همه پرولتاریا را، صرفنظر از ملیتشان، در مد نظر قرار میدهند و بر آن تاکید میورزند، و از طرف دیگر در مراحل گوناگونی که مبارزه پرولتاریا علیه بورژوازی طی میکند، آنان همیشه و همه جا منافع و مصالح تمامی جنبش را نمایندگی میکنند.

بنابراین، کمونیستها از طرفی عملاً پیشروترین و با عزمترین بخش احزاب کارگری هر کشوری هستند، یعنی آن بخشی که کلیه بخشهای دیگر را جلو میراند، از طرف دیگر، از لحاظ تئوری مزیت کمونیستها نسبت به بقیه توده عظیم پرولتاریا در این است که آنان از خط حرکت، شرایط و نتایج نهائی عام جنبش پرولتری درک روشنی دارند.

این بیان بسیار فشرده و درخشان، هم شامل نطفه اولیه راه حل مسئله رابطه بین سازمان یا حزب سیاسی انقلابی با طبقه و هم شامل یک سلسله رهنمود هائیکه پراتیک جنبش کمونیسم انقلابی میبایست در این مسیر حرکت نماید.

منتقدین درون جنبش کارگری، همواره بر ضرورت ایجاد و گسترش یک سازمان انترناسیونالیستی متشکل از انقلابیون پای فشرده اند. و برغم بی افقی موجود در مبارزه طبقاتی جاری، باید تلاش گردد، بطور آگاهانه در مقیاسی هر چند کوچک برای تغییر ریل مبارزه طبقاتی در جهت واقعی آن شرکت فعالانه تری داشته باشیم.

حرکت جریان انترناسیونالیستی نشان داده است که وجود و ضرورت آن در امر پیش برد مبارزه طبقاتی از مبرمیت خاصی برخوردار میباشد. تحولات انقلابی حلقه واسطی است میان نیازهای دائمی کارگران پیشرو در تقابل با درک و دریافت های نادرست از مبارزه طبقاتی، فرا رفتن از سطح به عمق مبارزه تاریخی برای سازمانیابی خویش.

یک سازمان انقلابی باید بر علیه هرگونه تصورات غیر واقعی از مبارزه طبقاتی بطور جد مبارزه نماید. و از اراده گرائی و خود بزرگ بینی جنون آمیز در مواجهه با تحولات تاریخی آگاهانه برخوردار نماید. سازمان انقلابی برحسب یک ضرورت تاریخی شکل میگیرد، شکل گیری این سازمان بر اساس استنتاجات اصولی مارکسیستی بنا میگردد. یعنی پراتیک آن از تئوری انقلابی منتج میشود. تئوری که بدون آن هیچ جنبش واقعی وجود نخواهد داشت.

بنابر تئوری مارکسیسم انقلابی، تحولات انقلابی نه یک پدیده ریکال و یا محلی بلکه روند انقلاب پدیده ایست جهانشمول. بنا بر همین تئوری یاد شده، هر بحران عمیق نظام سرمایه داری الزاماً به یک دوره تحولات انقلابی منجر خواهد شد. ولی این بدان معنا نیست که ما به مسئله سازمانیابی مقطعی بنگریم، بلکه سبک کار کمونیستهای انقلابی مبتنی است بر شالوده های یک سازمان تاریخی و دائمی تا رسیدن به جامعه کمونیستی. بدین ترتیب، میبایست کارکرد سازمان انقلابی را بر اساس یک کار دراز مدت تلقی کرد تا از هرگونه شتاب زدگی غیر عقلانی و ناشکیبائی جلوگیری شود. ناتوانی در درک وظایف تاریخی سازمان انقلابی در دروره حاضر ممکن است به نفعی ضرورت آن بی انجامد. بنابر مولفه

های موجود ضرورت گسترش سازمانی از انقلابیون بیش از هر زمان دیگر با اهمیت است. زیرا اهداف کمونیستی پرولتاریا منشاء بوجود آمدن سازمان سیاسی میباشد. که پرولتاریا با داشتن برنامه انقلابی پراتیک تاریخی خود را در دفاع از مصالح عمومی کل طبقه سازمان میدهد.

نقش سازمان انقلابی بمثابه سلاحی است علیه ایدئولوژی ویرانگر بورژوائی، حضور مداوم سازمان انقلابی در درون طبقه به منزله انرژی نیرومندی است برای خونسازای توطئه های رنگارنگ بورژوازی. سازمان انقلابیون بمثابه ارگانی برای طبقه میباشد. ارگانی که مانند یک بخش زنده از یک تن زنده عمل می کند. بدون این ارگان هستی طبقه از یکی از کارکردهای اصلی اش محروم خواهد شد. و نتیجه اش آن خواهد شد تا برای دوره ای کوتاه این ارگانسیم دچار مشکل گردد. بر همین اساس یک سازمان انقلابی واقعی در چنین شرایطی مدام خود را به لحاظ نظری و عملی بازسازی میکند، در این روند است که سازمان انقلابی رشد و گسترش مییابد تا به اهداف تاریخی اش نزدیکتر گردد. سازمان انقلابیون صرفاً یک ضمیمه فیزیکی ساده طبقه نبوده و دنبال رو حرکات خودبخودی طبقه نخواهد شد. سازمان انقلابی بخشی از طبقه محسوب میشود، نه خود طبقه، سازمان انقلابی نتیجه پروسه رشد و آگاهی طبقاتی آگاه ترین بخش پرولتاریا محسوب میگردد.

مجید فرجام

۲۰۰۸-۰۷-۲۵

#### منابع:

ایدئولوژی آلمانی، مارکس و انگلس

مانیفست کمونیست، مارکس و انگلس

کتاب سرمایه جلد سوم

مانیفست

هال دراپیر اصل خود رها سازی در آثار مارکس و انگلس

هیجدهم برومرلوئی بناپارت، مارکس

فقر فلسفه مارکس

مارکس انگلس مانیفست کمونیست

لنین وظایف فوری ما

لنین چه باید کرد